

(۴)

## عوامل مؤثر در شخصیت قاضی

دکتر پرویز صافی

وکیل دادگستری و استاد دانشگاه

### تعلیم و تربیت

نکارنده در شماره گذشته از عوامل مؤثر در شخصیت قاضی یکی خانواده را بررسی نموده اینک به عامل دیگر، یعنی تعلیم و تربیت، می‌پردازد:

در شماره ۱۰۹ مجله کانون و کلا که راجع به ماهیت امر تصمیم‌گیری صحبت می‌شد، توضیح دادیم که هر تصمیم، از جمله رأی قاضی، در ابتدا به صورت یک احساس و الهام مبهم در ذهن پدید می‌آید و آنگاه فکر منطقی با کمک معیارها و ضوابط خود این درک مبهم را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و چنانچه با ضوابط کلی فکر و اعتقاد شخص هماهنگی نداشته باشد، آنرا رد کرده در جستجوی تصمیم و «رأی»

دیگر برمی آید و این عمل را ادامه می دهد تا رأی و تصمیمی موافق اصول کلی اعتقادات خود بدست آورد. گفتیم که این احساس و درک غیر-مشخص اولیه محصول عوامل گوناگون شخصیت انسان است و ماهیت آن در افراد مختلف فرق می کند. ولی عامل بسیار مهم دیگری که در رأی و تصمیم قضات (مثل هر شخص دیگر) مؤثر است، شکل و ساختمان فکر انسان است. بدین معنی که وقتی بهنگام تصمیم گیری احساس و درکی مبهم به شخص دست می دهد، اگر فکر او قوی، منطقی و با انضباط باشد، خواهد توانست معیارها و ضوابط کلی منطقی را در نظر گرفته الهام اولیه را - اگر جنبه شخصی داشته - با این ضوابط موافق نباشد - رد کند. در حالیکه اگر فکر ناتوان و غیر منطقی باشد، عوامل شخصی با سهولت بیشتر نظر و تصمیم انسان را تحت نفوذ قرار می دهد و با استدلالهای بی پایه - که بعلت ضعف قدرت تفکر مورد نظارت و بازرسی فکر آگاه قرار نمی گیرد - تصمیمهای شخصی را بعنوان راه-حلهای منطقی و عمومی معرفی می کند.

تفکر و استدلال منطقی که باید وسیله بازرسی جلوه گریهای عوامل شخصی در تصمیم قضات باشد، یک توانایی و استعداد ذاتی نیست، بلکه تنها در اثر تمرین و پیدایش عادات صحیح فکری در انسان پدید می آید. شدت یا ضعف توانایی قضات یک جامعه در تفکر و استدلال منطقی از دو جهت قابل مطالعه است، یکی از نظر تأثیر فرهنگ کلی جامعه و دیگر از نظر تعلیم و تربیت خاص حقوقی:

## ۱

### تعلیم و تربیت عام فرهنگی

علمای اجتماعی نشان داده اند که عوامل گوناگون فرهنگهای مختلف باعث می شود که عواطف و احساسات اعضای جوامع مختلف متفاوت باشد.

بعلاوه محتوی و شکل فکر افراد يك جامعه بطور کلی از فرهنگ آن جامعه متأثر می شود و تحت تأثیر عوامل کلی آن بشکل خاص در می آید و با آنکه يك افراد در طرز تفکر و احساس خود متفاوت هستند، ولی بطور کلی فرهنگ نمونه ها و چهار چوبهای مشخص و معینی را در زمینه مسایل عمومی، چه از لحاظ احساسات و چه از نظر طرز تفکر، به افراد تحمیل می کند.

بدین ترتیب فکر و احساس افراد يك جامعه به شرایط و خصوصیات فرهنگ آن جامعه بستگی دارد و بوسیله همین شرایط مقید و محدود می شود و برای اکثر افراد جامعه امکان تفکر و نتیجه گیری در خارج از مفاهیم و ارزش های خاص فرهنگ جامعه آنهاست، وجود ندارد. بدین شکل اگر بطور کلی قضات يك جامعه بخاطر طرز تفکر و عقل خود مورد انتقاد باشند، این انتقاد لزوماً بر سایر افراد آن جامعه نیز وارد است: در جامعه ای که نهادهای اصلی فرهنگی، مثل حکومت، سازمان اقتصادی، نظام، آموزش و پرورش، خانواده و مذهب، بر اساس اصول منطقی و قابل بررسی بنا شده باشد و سازمان کلی اجتماعی در معرض انتقاد اصولی و تحولات ضروری قرار داشته باشد، فکر و احساس افراد جامعه نیز اصولی، منطقی، متعادل و طبیعی خواهد بود، بعکس در جامعه ای که سازمانهای اجتماعی غیر منطقی، تحمیلی و غیر قابل تغییر است، فکر و احساس مردم نیز با جبار دارای خصوصیات مشابه و موافق این عوامل خواهد بود. تارفتار افراد با سازمان کلی جامعه هماهنگی داشته باشد. در فرهنگی که اعتقادات خرافی و غیر منطقی پایه و اساس مظاهر گوناگون حیات اجتماعی را تشکیل می دهد، طرز احساس و تفکر افراد نیز خرافی و غیر منطقی خواهد بود. وقتی نظام حکومت بر پایه جهان بینی مذهبی استوار باشد، دید و برداشت مردم نسبت به وقایع خارجی و تحولات جهان درون با ایمان و توکل بر رحم و محبت خداوند توأم است و وقتی نهادهای جامعه صرفاً بر منطق انسانی و تعاون و اشتراك مساعی میان افراد مبتنی باشد، طرز احساس و تفکر افراد نیز متغیر و تجربی و در عین حال دستخوش هیجانات، حرمانها و ضعفهایی است

که به انسانی که می‌خواهد تنها به عمل خود متکی باشد، تعلق دارد. برای روشن شدن تأثیر فرهنگ در فکر و احساس، نمونه‌ای را از تاریخ کشور خود مورد مطالعه قرار دهیم. می‌دانیم که قبل از برقراری نظام مشروطیت، در ایران حکومت مطلقه بر سرنوشته مردم حاکم بود و صاحبان قدرت مجاز بودند که به میل خود جان و مال مردم را در معرض خطرات غیر قابل پیش بینی قرار دهند. هیئت حاکمه درویرای قانون عمل می‌کرد و مقررات تنها در مورد طبقات محروم و بی‌پناه جامعه، آنهم بطور ناهماهنگ و دلخواه، اجرا می‌شد. در چنین شرایط فرهنگی، خود مردم و از جمله قضات، بی‌عدالتیهای هیئت حاکمه را غیر عادی تلقی نمی‌کردند و یا آنکه خطای صاحبان زور و قدرت را از خطای طبقه محروم جامعه سبکتر می‌شناختند. بدین ترتیب است که مثلاً پسر بیچهای که مورد لطف خاص ناصرالدینشاه قرار داشته، بابتی پروایی و جسارت تمام به جان و مال مردم تعرض می‌کند و هیچکس در صدد احقاق حق و مجازات او بر نمی‌آید. اعتماد السلطنه مترجم مخصوص ناصرالدینشاه که یادداشت‌های دقیق و مفصلی راجع به وقایع روزانه دوران خود تهیه کرده و علاقه و لطف غیر-طبیعی ناصرالدینشاه را به این پسر بیچه در موارد عدیده متذکر می‌شود و در ضمن یادآوری می‌کند که چطور این پسر بیچه به خود اجازه می‌داده است که بدون هیچ پروا باعث نابودی جان و مال مردم شود. می‌نویسد:

جمعه ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۰۴: «امروز غلام بیچه‌های عزیز السلطان چشم نعلبندی را کور کردند.»

۵ رمضان ۱۳۰۲: «شنیدم پریروز عزیز السلطان پارك امین الدوله رفته بود؛ چون از طرف امین الدوله اثبات وجودی نشده بود، پیشکشی داده نشده بود، او هم لنج کرده به اطفالی که همراهش بودند، حکم کرده بود، درختها را شکسته بودند، گلها را بهم زده بودند با تفنگ مرغابهارا زده بودند.»

۲۶ ربیع الثانی ۱۳۰۹: «از اتفاقات تازه اینکه امروز عزیز السلطان يك نفر سرباز را که قراولخانه او بود، با تفنگ کشته است و خدمت شاه طوری

مشتبه می کردند که سر باز حصبه گرفته بود و ناخوش شده دیوانه بود ، با تفنگ  
خودش شکم خودش را گلوله زده است .

سوم ذیقعده ۱۳۱۰ : « تفصیلی امروز شنیده که می نگارم . عزیز السلطان  
باز با گلوله تفنگ آدمی را کشته است و این پنجمین مقتول است که شکارشست  
مبارک این جوان مقتول می شود و عجب این است که این پنج نفر مقتول را بیک  
وضع و طرز شهرت می دهند ، همه فحش شنیده بودند و تغیر دیده بودند از  
عزیز السلطان و خودشان را کشته اند . »



مسلم است که در چنین محیط استبداد و هوی و هوس ، فکر و احساس افراد ،  
از جمله قضات ، طوری تربیت می شود که صاحبان زور و زر را فعال مایشاء بدانند  
و اعمالشان را تابع قانون و مقررات ندانند و اجرای عدالت را در مورد آنان  
غیر ممکن (و حتی غیر عادی) تلقی کنند .

## ۲

### تعلیم و تربیت خاص حقوقی

علاوه بر تأثیری که فرهنگ کلی بر روی شخصیت و روحیه و برداشت قاضی  
دارد ، تعلیم و تربیت خاص حقوقی او نیز از عوامل بسیار مؤثری است که  
به عواطف و افکار او رنگ خاصی می بخشد . مسلم است که تعلیم و تربیت خاص  
حقوقی خود تابع شرایط کلی فرهنگی است و بوسیله شرایط و امکانات هر فرهنگ  
مقید و محدود می شود . با این وصف مطالعه تأثیر آن بطور مستقل باعث دقت  
نظر بیشتر در مورد مسائلی مهم و اساسی می شود .

هدف و آرمان تعلیم و تربیت حقوقی باید تأمین سه منظور زیر باشد :

- ۱- تقویت قدرت تفکر و استدلال در دانشجو ؛
- ۲- آموختن معلومات عمومی حقوقی و تخصص حرفه ای ؛
- ۳- تقویت شخصیت دانشجو .

و این نیز باید به تریبی باشد که قضات و وکلا و سایر متصدیان امور مملکتی که از میان فارغ التحصیلان دانشکده های حقوق و سایر مؤسسات آموزش حقوقی انتخاب می شوند، از لحاظ فکری و عاطفی مستقل، شجاع، طرفدار حق و بری از هر گونه انحرافات اخلاقی باشند.

هدف اول، یعنی تقویت قدرت استدلال و تفکر، تنها با آموختن دروس معین از طریق سخنرانی استاد و یا قرائت کتب حقوقی بوسیله دانشجو تأمین نمی شود. و احتیاج به تمرین فکری و خو گرفتن به تفکر منطقی و استدلال اصولی دارد. خوب فکر کردن، مانند هر توانایی دیگری که برای انسان حاصل می شود، تنها از طریق ممارست و تجربه و تمرین ممکن می گردد. اگر دانشجو مطالب را ساخته و پرداخته و بطور یکجانبه از استاد تحویل گیرد و همان مطالب را بحافظه بسپارد، و حد موفقیت او در دروس حقوقی به میزان مطالب حفظ شده بستگی داشته باشد، قدرت تفکر و استدلال منطقی در دانشجو فراهم نمی آید. بعکس اگر در تدریس مباحث حقوقی از دعاوی واقعی دادگستری استفاده شود و مطالب درسی بشکل مسایل واقعی حقوقی برای دانشجو مطرح گردد و ضمناً دانشجو در کلاس درس تشویق شود که نظر استاد و یا مطالب کتاب را مورد نقد و بررسی قرار دهد و مخالفت خود را به صورت منطقی و موجه ابراز دارد، **طرز تفکر منطقی و شش قضایی** در او تقویت خواهد شد.

هیچ قاضی نمی تواند - و درست نیست - که کلیه مواد قانون را به حافظه بسپارد. چیزی که برای او ضرور است، قدرت تفکر صحیح و نتیجه گیری منطقی است. و تنها با استفاده از این وسیله است که قاضی می تواند منطق خشک حقوقی را با ابداع و ابتکار توأم سازد و قانون را با احتیاجات متغیر زندگی هماهنگ کند و به تصمیمات عادلانه و انسانی برسد.

اگر شش قضایی و قدرت تفکر منطقی از طریق تعلیم و تربیت حقوقی فراهم آید، قاضی مبتکر، سازنده و آشنا به ریزه کاریهای فلسفه حیات و تطور حقوق خواهد بود و گرنه تنها به اعمال و اجرای مقررات بصورتی غیر قابل انعطاف

خواهد پرداخت و در همه حال کلام خشک قانون را بر شرایط متغیر زندگی ترجیح داده غالباً به نتایج عادلانه و انسانی نخواهد رسید .

درباره مسئله دوم بحث زیاد ضرور نیست . اگر دانشکده حقوق آخرین اطلاعات حقوقی را در دسترس دانشجویان بگذارد و بوسایل مختلف جنبه های عملی کار آینده او را نیز تعلیم دهد، قاضی از ابتدا می تواند به کار مشغول شود و با اعتماد و اطمینان بیشتر وظایف خویش را به عهده بگیرد . بعکس اگر در نظام تعلیم و تربیت حقوقی، دروس غیر ضروری و یابیفایده و یادرس مفیدی که دارای تداوم منطقی نیست، به دانشجو آموخته شود، فارغ التحصیل دانشکده حقوق حرفه خویش را نمی آموزد و دادرسی بی اطلاع، غیر معتمد به نفس و سطحی خواهد شد .

هدف سوم، یعنی تقویت شخصیت دانشجو و قاضی نیز به ظاهر بدیهی و ضرور می نماید . ولی اگر در زمینه پرورش شخصیت قوی در قاضی دقت و مراقبت لازم بعمل نیاید، تأمین هدف اصلی، یعنی تربیت قضات خوب و مطلع، ممکن نمی گردد. اگر دانشجوی حقوق از ابتدا با مسئولیتهای بزرگ خود آشنا شود و بداند که در جامعه مقامی ارجمند و خطیر خواهد داشت، و با توجه به این مسئله طرز رفتار دانشکده نیز با دانشجویان بر پایه احترام و دوستی متقابل قرار داشته باشد، محصول این روش کار، یعنی قاضی آینده، محترم، باشخصیت و اصولی و منطقی خواهد بود . بعکس اگر در دانشکده های حقوق، مقام اصیل دانشجو مورد توجه نباشد و با او بطور غیر محترمانه و حتی با تحقیر و توهین عمل شود، و در عوض برای جبران این کمبود به او صدقه روانی بدهند و در موارد مختلف به او «ارفاق» کنند، قاضی آینده مقام و شخصیتی معیوب خواهد داشت و تقاضا برای ارفاق و توجه شخصی را امری بدیهی خواهد دانست و مسلماً نتایج سوء بسیار از این طرز روحیه و برداشت حاصل خواهد شد.